(مناسب 4سال به بالا)

**حُر**

**مردی که شجاعت داشت معذرت‌خواهی کند!**

بچه‌ها! تا حالا شده یه کار بدی بکنین، که از دستتون ناراحت شن؟ مثلا اشتباهی یه ظرف غذا از دستتون بیفته وسط خونه و همه جا پخش و پلا بشه! وای... دیدین آدم چقدر ناراحت میشه؟! کی کاری کرده که از دستش ناراحت شدن؟ کی ناراحت شده از دستت؟ خب اون وقت باید چی کار کنیم؟ باید معذرتخواهی کنیم. دیدین چقدر سخته معذرتخواهی کردن؟ میخوای بری بگی ببخشید، ولی جرات نداری! خیلی سخته! خیلی جرات میخواد! خیلی باید شجاع باشی که بتونی بری عذرخواهی کنی... بچه‌ها قهرمان قصه امروز ما انقدر شجاع بود که میتونست بره معذرتخواهی کنه! حُر.

کی میدونه امام حسین اهل کدوم شهر بود؟ مدینه. پس توی کربلا چی کار می‌کرد؟ به سمت کوفه. برای چی به سمت کوفه می‌رفت؟ جنگ؟ حکومت؟ نامه نوشته بودن؟ بعد چی شد؟ اونا کی بودن که راهشو بستن؟ چی میخواستن؟ بیعت با یزید.

امام با خانواده و یارانش در راه بود و هنوز به کربلا نرسیده بود. از طرف سپاه یزید، یکی از فرماندهان سپاه رو فرستادن که با امام حرف بزنه. اون کی بود؟ اسمش حُر بود. حُر فرمانده خیلی قوی و معروفی هم بود. او همراه نیروهاش رفت سراغ امام تا مجبورش کنه امام بره پیش حاکم و خودشو تسلیم یزید کنه. سپاه حُر در مقابل كاروان امام(ع) صف کشیدن. یکی از همراهان امام حسین گفت بیا همین الان اینا رو بکشیم و از دستشون فرار کنیم. وگرنه تا فردا پس‌فردا کلی آدم دیگه میان و نمیتونیم از پسشون بربیایم. اما امام حسین چی کار کرد؟ جنگید؟ ولی ما که فهمیدیم امام برای جنگ نیومده بود. پس چی کار کرد؟ به جاي جنگيدن، دستور داد از آبي كه داشتند، به سپاه حُر و اسب‌هايشان بدهند. چون اون اطراف آب نبود.

به حُر دستور داده بودند که همراه امام بمونه و از کاروانش جدا نشه. حُر همون جا نزدیک کاروان موند و یه کم اون ور تر ایستاد. وقت نماز شد. امام حسين(ع) ايستادند تا نماز بخوانند. یاران و خانواده‌شون هم پشت‌شون صف کشیدن که نماز به جماعت بخونن. حالا اگر شما جای حُر بودید، چی کار میکردید؟ حُر مسلمون بود و نمازخون بود. امام هم که بهشون مهربونی کرده بود و بهشون آب داده بود. تازه نوه‌ی پیامبر هم که بود. به خاطر همین رفت پشت امام(ع) ايستاد و همراه بقیه نماز را به جماعت با امام(ع) خواند. وقتي امام حسين(ع) و كاروانش راه افتادند، حرّ و سپاهش هم او را همراهي كردند. همان موقع نامه‌اي به حرّ رسيد. در اون نامه به حُر دستور داده بودن که كاروان امام(ع) رو تحت فشار بگذاره و از آن‌ها جدا نشود و به كوفه پيش حاکم کوفه ببردشان.

حُرّ نزد امام حسين(ع) رفت و گفت كه در نامه چه نوشته شده. امام حسين(ع) لبخند زد و گفت: «مرگ به تو از این پیشنهاد نزدیک‌‌تر است!» بعد رو به اهل بيتش كرد و گفت: «برخيزيد و سوار شويد! حالا که نمی‌گذارند به کوفه برویم، به شهر خودمان برگردیم.» حُر نمي‌خواست اجازه بدهد امام(ع) و كاروانش بروند، چون به او اين طور دستور داده بودند. یعنی نه اجازه دادن امام به کوفه بره، نه اجازه دادن به شهر خودشون برگرده. حُر رفت جلوي امام حسين(ع) را گرفت. یعنی شمشیرهاشونو کشیدن و با اسب ایستادن جلوی کاروان امام. همراه امام هم کلی زن و بچه بود. اونها از شمشیرها ترسیده بودن. امام(ع) به او گفت: «مادرت به عزات بشینه! چه کار داری با ما؟!» کی میدونه این جمله یعنی چی؟ یعنی مثلا خدا بکشتت! چه وقتی این جمله رو میگفتن؟ وقتی امام حسین این حرف رو به حُر گفت، بهش برخورد... خون جلوی چشماشو گرفته بود، میخواست به امام حسین یه حرف ناجور بزنه. ولي چی گفت؟ «اگر كسي جز شما با من اين طوري حرف مي‌زد، از او نمی‌گذشتم! ولی به خدا سوگند نمی‌توانم از مادر شما جز به نیکی یاد کنم.» مادر امام حسین کی بود؟ حُر چرا چیزی درباره‌ی ایشون نگفت؟ حُر برای خانواده پیامبر احترام قائل بود.

بالاخره حُر و سپاهش كاروان امام(ع) رو به زور به سمت کوفه حركت دادند. تا اين كه نامه‌ای به حُر رسيد که گفته بود كه كاروان امام(ع) رو ببره جایی که دور از آب باشه و دور و برش هم جایی برای پناه گرفتن نباشه، متوقف کنه. امام حسین یه جا رو نشون داد، گفت میشه اینجا وایسیم که آب داره؟ گفت نه. آخه میدونین؟ اینی که نامه رو آورده، جاسوس سپاهه. وایساده که ببینه من کجا شما رو میبرم، اگر جایی بردم که آب داره، بره خبر بده. پس كاروان امام(ع) در كربلا توقف كردند. از اون طرف هم سپاه بزرگی از سمت کوفه اومدن و اون طرف دشت ایستادن. حُرّ هم رفت به سمت سپاه كوفه.

روز عاشورا شد. وسط جنگ، امام حسين(ع) فرياد سر داد كه: «آيا کسی هست كه به فرياد ما برسد و از خدا جزاي خير بگیرد؟ و آيا كسي هست كه شرّ اين قوم را از حرم رسول خدا(ع) بازدارد؟» حرم یعنی چی؟ یعنی خانواده. حرّ با شنيدن اين حرف اشكش جاري شد. یادتونه گفتیم حُر برای خانواده پیامبر خیلی احترام قائل بود؟ آمد سراغ فرمانده‌ی لشگر. گفت: «آيا با اين مرد مي‌جنگي؟!» عمرسعد که فرمانده بود گفت: «بله! جنگي كه سرها از بدن‌ها جدا شود و دست‌ها قلم شوند!» حرّ گفت: «نمي‌شود اين كار را يك جوري با صلح تمام كني؟» عمرسعد گفت: «كار دست من نيست. رئیس‌مون نمي‌پذيرد.» حالا اگر شما به جای حُر بودید چه کار می‌کردید؟ حُر خیلی خانواده پیامبر رو دوست داره. امام هم که باهاش مهربونی کرده. از نزدیک دیده که امام چقدر آدم خوبیه. بهش از آب خودشون داده. اما الان توی سپاه مقابل امام حسینه. فرمانده‌شون هم عمرا کوتاه نمیاد. سه روز هم هست که فرمانده‌شون آب رو به روی امام و خانواده‌ش بسته. تصمیم گرفتن خیلی سخت شده بچه‌ها! اگر از میدون جنگ فرار کنه، بهش میگن ترسو! مسخره‌ش میکنن. حُر یه قهرمان خیلی بزرگ جنگه، اصلا دوست نداره بهش بگن ترسو! پس چی کار کنه؟!

حُرّ راه افتاد و به بهانه آب دادن به اسبش از لشگر دور شد. يكي از دور داد زد: «مي‌خواهي به حسين(ع) حمله كني؟!» حرّ جوابي نداد. تمام تنش مي‌لرزيد. آن مرد گفت: «تا حالا تو را اين طوري نديده بودم! اگر سراغ دليرترين مرد كوفه را از من مي‌گرفتند، تو را نام مي‌بردم! چه شده كه اين طوري مي‌لرزي؟!» حُرّ به آرامي گفت: « سوگند به خدا خودم را در میان جهنم و بهشت می‌بینم، و من بهشت را بر می‌گزینم، هر چند که مرا پاره پاره کنند و بسوزانند.» بعد به سمت امام حسين(ع) تاخت. حُر چی کار کرد؟ نه فرار کرد، نه کاری رو ادامه داد که فکر میکرد بده. تصمیم گرفت شجاعانه‌ترین کار ممکن رو بکنه. یعنی: عذرخواهی.

روبروي امام(ع) که رسید، سپرش را زمين انداخت و عذرخواهی كرد. آخه اگر حُر جلوی امام رو نگرفته بود، اصلا کاروان امام همون موقع برمی‌گشت و اصلا جنگ هم نمی‌شد. امام(ع) براي او از خدا طلب بخشش كرد و معذرت‌خواهی او را پذيرفت. حُر در آخرین ساعتهای قبل از جنگ، شد یکی از یاران امام حسین.

بعد از آن حُرّ وارد ميدان جنگ شد و داد زد: «من حرّ و پناه‌گاه مهمانم ‌برای دفاع از بهترین انسان گردن شما را می‌زنم‌ و در این کار هیچ گونه ستم و بی‌عدالتی نمی‌بینم‌.» سپاه يزيد به حرّ حمله كردند و او را تيرباران كردند. حُرّ نيمه‌جان به سوي امام(ع) برگشت. امام(ع) او را در بغل گرفت و گفت: «تو حرّي! همان طور كه مادرت تو را حُرّ ناميد. تو در دنيا و آخرت آزاده‌اي!» و حُرّ در آغوش امام(ع) شهيد شد. میدونین حُر یعنی چی؟ یعنی آزاده! به نظرتون چرا امام بهش گفت آزاده؟ مگه قبلش اسیر بود؟ اسیر چی بود؟ چطوری خودشو آزاد کرد؟